



۲۰۱۷/۳/۱۲



م، نعیم بارز

نگاه های متفاوت من به

نوشته «تکمله اول» آقای سدید!

هر بار که نوشته های سدید گرامی به ادامه بحثی «دلیل این تغییر چیست» را از نظر می گذرانم خیال میکنم با یک دوشگر حرفه ای در گیر مسابقه شده ام، آنهم با کسی که چنان به سرعت و شتاب گام بر میدارد که هنوز من سه گام بر نداشته، وی پانزده گام برمیدارد داشته است و به فکر من هم نیست که وی را دنبال میکنم یا خیر، حتی به فکر آخر خط هم نیست.

نکته یکم - صفحه اول محترم آقای سدید می نویسند: «شاید من در برداشتی که از کلیسای آن زمان نموده ام اشتباه کرده باشم، ولی هر چه فکر می کنم قادر بدان نمی گردم که چیزی را که نشان از برخورد عقلانی کلیسا با قضایای یاد شده در بالا در آن وجود داشته باشد، در آن دوره کشف کنم. از شما محترم بسیار دوستانه توقع دارم که با ذکر یکی دو مثال از برخورد عقلانی کلیسا با مسائل یاد شده در آن عصر، مرا از اشتباهی که نموده ام بیرون کنید.

به فکر شما عزیز کلیسا کم و بیش یک هزار سال پیش با همه این مسائل عقلانی برخورد می کرد، ولی به فکر من اگر برخورد کلیسا با قضایای فوق مبتنی بر عقلانیت و آزادی و احترام به حقوق عموم مردم و بر بنیاد معرفت می بود، هیچ وقت آن همه وسائل وحشت انگیز شکنجه های ظالمانه، مانند "گاو برنجی"، "لوله تمساح"، "گهواره یهودا"، "له کننده سر" و... و انواع سلاخی هائی که در دوران قرون وسطی، به خصوص در دوران تفتیش عقاید رواج داشت و سوختاندن کم و بیش سی هزار زن به نام ساحر و... به وجود نمی آمد و در تاریخ ثبت نمی شد. آیا وادار کردن گالیله به توبه، با آن که نظرش در مورد کروی بودن و حرکت زمین درست و صواب بود، از روی عقلانیت و معرفت به حقیقت بود؟ یا تکفیر کوپر نیکوس؟ و یا سوختاندن جوردانو برونو ها و کارنسکوها و وانینی ها و خفه ساختن ده ها هزار انسان در آب و به دار کشیدن ها و... از روی خردمندی بود؟ یا اعتقاد به گناه کار بودن هر طفلی به خاطر گناه اولیه آدم قابل توجیهی عقلانی می باشد؟ یا فروختن جا در بهشت؟ یا راضی شدن خدا بعد از انجام هر کاری که قصد انجام آن را داشت (گویا او از نتیجه کارش قبل از پرداختن بدان با آن که "علیم" و "خبیر" است، هیچ آگاه نبود) و...»

محترم آقای سدید شما در بخش اول نوشته خود گفته بودید «کلیسای خود رأی و مستبد که در تعقل گرایی دینی و غیر دینی کاملاً نشانی در آن دیده نمی شد . . .». این نظر خود را هر بار مشرح تر از گذشته تکرار می نمایم و من خود را ناگزیر می بینم که به آن بپردازم.

و باز هم باید گفت: با درک اینکه دین انسان هر چه باشد چه عیسوی، مسلمان، یهودی و یا پیرو مکتب کمونیست و فاشیست و معتقد به هر دین و آئینی و در هر کار و مقامی باشد از آنجائیکه مهمترین مشخصه انسان از دیگر زنده جان های روی زمین عقل او است، بنابراین ولو هر جرم و جنایتی را مرتکب شده باشد. بنام انسان شناخته میشود. و کاتولیک ها نیز با همه صفات زشت و بد شان در زمره انسان محسوب شده دارای عقل و عقلانیت هستند.

شاید بپذیرید که فاشیست‌های ایتالیا پیرو موسولینی و نازی‌ها آلمان هیتلری دارای هر نوع دانش پیشرفته علمی، هنری و ادبی، در دنیای معاصر بودند ولی با آن همه درک و دانش کوه‌های آدم‌سوزی ایجاد کردند و مرتکب وحشتناک‌ترین جرم و جنایات در حق بشریت شدند. پس آیا با آن رفتار و کرداری که از خود نشان داده‌اند میشود آنها را، فاقد عقل و عقلانیت دانست؟

لابد خواهید گفت نه و اکنون می‌بینیم همان مردم آلمان که پشت سر هیتلر ایستاده بودند و میلیون‌ها نفر آلمانی از هر دستور جنایت بار هیتلر استقبال میکردند و زنده باد هیتلر میگفتند، امروز همان مردم از جمله انسان‌های خوب جهان هستند که خدمات خوبی به نفع همگانی در کشور خودشان و در سطح جهان انجام میدهند.

و همین‌طور کاتولیک‌های که از حاکمیت دینی سیاسی دور شده‌اند نیز رفتار و کردارشان با انسان‌های دیگر تغییر کرده به فقرا کمک‌های مادی میکنند و کارهای اخلاقی بهتری را در پیش گرفته‌اند.

محترم آقای سدید نوشته‌تان میرساند که بالاخره به اشتباه خود متوجه شده‌اید، گرچه غرورتان به شما اجازه نمیدهد که صریحاً به اشتباه خود اعتراف کنید ولی به یک نحوی گفته‌اید که نباید هیچ چیز را «کاملاً سیاه و یا سفید» دید لذا خوشحالم که حد اقل با این ابراز نظر میتوان بحث بر یک نکته را حل شده و پایان یافته تلقی کرد.

نکته دوم – محترم آقای سدید می‌نویسند: «درست است که هیچ دینی با این همه مسائل (برخی تا همین اکنون) برخورد عقلانی نداشته است، اما در خصوص مسلمانان در آن دوره خاص این واقعیت را نمی‌توان نادیده گرفت که با اندیشمندان و عقلاء با سعه صدر پیش می‌آمدند. خردخانه‌ها و کتابخانه‌ها و مراکز تعلیمی و تحصیلی و علمی می‌ساختند و در پی توسعه آن‌ها بودند و علماء و دانشمندان و محققین و صاحبان حرف و فنون را حمایت می‌کردند. مأمون، خلیفه عباسی، یعنی بالاترترین مرجع دینی، براساس نوشته محمود ایوب از پوهنتون تمپل، اولین کسی بود که "نخستین موسسه‌ی آموزش عالی در جهان اسلام و غرب را بر پا کرد." زمانی که او به قدرت رسید، چیزی کم ۱۲ صد سال پیش، اروپا بنا بر صد ها نوشته از صد ها مؤرخ و محقق و دانشمند در تاریک‌ترین دوران حیات خود، بیشتر به دلیل تشبثات کلیسا در امور زندگی جوامع اروپائی، قرار داشت. مأمون، خلاف آنچه در اروپا رواج داشت، به دانشمندان و اهل علم و کتاب و قلم ارجح می‌گذاشت؛ مقام آن‌ها را بالا برد؛ مجلسی برای بحث و گفتگو در دربار برای آنها تشکیل داد که خود نیز با علاقه فراوان در آن‌ها اشتراک می‌کرد؛ و همانطور که گفته شد با ساختن مراکز تعلیمی و تحصیلی و گردآوردن دانشمندان و تشکیل کتابخانه‌ها تا میتوانست به ترویج علم و دانش پرداخت»

محترم آقای سدید بحث من در دفاع از عیسویت و نشان دادن برتری و خوش رفتاری کاتولیک در مقایسه با اسلام نیست، زیرا میدانیم که منشأ هر دو دین سامی چه اسلام و چه عیسویت به یهودیت میرسد. اگر بعضی تفاوت‌ها در روایات و عملکرد آنها وجود داشته که دارد ناشی از شرایط تاریخی جغرافیایی و اجتماعی بوده، نه در ذات انسانی آنها و یا نه در خوب یا بد بودن دین‌شان نسبت به دیگری.

اینکه شما در موضع برتری قایل شدن جانب مسلمانان و دوران «طلائی» حاکمیت‌های عباسیان و بخصوص مأمون را در برابر عیسویان و حاکمیت‌های ناجور تاریخ گذشته کاتولیک‌ها در غرب به پیش گرفته و از بعضی شخصیت‌های مسلمان و دانشمندان جهان کفر شاهد می‌آورید تا ثابت کنید که در یک دوران چند صد ساله حاکمیت‌های اسلامی نسبت به حاکمیت‌های کاتولیک در آن دوره‌ها بهتر بوده. نمیدانم چه چیز را میخواهید ثابت کنید، آیا واقعاً میخواهید برتری منطق دین اسلام و خرد مسلمانان را نشان دهید یا برتری و قابلیت شخصیت‌های را در جوامع اسلامی؟

این را همه قبول داریم که استعداد یادگیری و کسب هر نوع علم و معرفت در هر قوم و قبیله و نژاد و سرزمین چه شرق و غرب و افریقا وجود دارد. بحث من در اینست که کدام عامل اساسی باعث شده که به گفته شما انسان غربی جاهل و عقب مانده گذشته، امروز به همه چیز رسیده ولی چرا از آنچه غرب بدست آورده جهان اسلام به دور مانده است؟

در مورد ماهیت دین اسلام من کدام برتری در مقایسه با دین عیسویت نمی بینم، بلکه آنچه تفاوت های را که امروز در جهان غرب پیشرفته می بینیم ناشی از همان فرهنگ و سیاست غیر دینی میدانم که منشأ آن یونان بوده است و عامل عقب ماندگی جهان اسلام را در همان فرهنگ و سیاست بسته دینی می یابم که تا کنون مردمان جهان اسلام نتوانسته اند خود را از زیر بار به اصطلاح شریعت غرای محمدی آن بیرون آورند.

اگر نقد مرا نسبت به نوشته «دلیل این تغییر چیست» خودتان بهانه قرار داده در یک بحث تبلیغی می خواهید به دفاع از اسلام دل مسلمان ها را خوش و امید کاذبی که قرنهاست روحانیت و به اصطلاح روشنفکران دنباله رو آنها خلق کرده اند و گفته اند. روزی آفتاب جهان تاب اسلام بر سیاهی و کفر غلبه خواهد کرد. شما هم اگر بخواهید در این جهت بیهوده قلم بزنید، بزنید. اما حیف بر انرژی و دانشتان.

نه قهر نشوید، نوشته های تان بخوبی می رساند که عمق درک منطقی شما چنین نیست. فقط در بعضی جاهای از نوشته تان طوری از خرد و دانش مسلمانان و بعضاً حاکمیت های اسلامی چون حکومت های عباسیان و خلیفه مامون در بغداد تعریف و توصیف میکنید، که انسان فکر میکند شما باور دارید هر نوع پیشرفت از طریق افراد نخبه در نظام اسلامی ممکن و میسر است به شرط اینکه فردی چون مامون در رأس قرار گیرد.

مگر این را تاریخ جهان اسلام و افغانستان نه در فاصله چندان دور بلکه در همین صد سال اخیر هم نشان داده است که با خوش نیتی و صدور فرمان های افرادی چون امان الله خان، رئیس جمهور تره کی و داوود خان ممکن نیست.

نکته سوم از محترم آقای سدید: «باز می گردم به بغداد، تا این نکته را روشنتر کنم. مامون - خلیفه قرن نهم - یادتان هست؟ او به قرآنی از اسلام معتقد بود که اندیشه عقلانی را گرامی می داشت... از همه مهمتر، خداشناسی مامون، بر اختیار همه انسان ها تاکید داشت. بسیار خوب. اما همین آدم دست به کار غریبی زد که هم مغایر اختیار بود و هم خلاف تفکر عقلانی: دستور داد همه ی مقام هایی که با قرآنت خودش از اسلام مخالفند، تفتیش عقیده بشوند. عده ای از مخالفان را به زندان انداخت و گروهی را هم داد تازیانه بزنند...»

محترم آقای سدید آیا این اولین باری بوده که در تاریخ یکهزار و چهار صد ساله اسلام تنها در بغداد چنین چیزی روی داده است؟ نخیر در بسا جوامع اسلامی منتها به نحو دیگری چنین رویدادی صورت گرفته است، لیک عامل اصلی چه بوده که یک فردی در رأس قدرت، خیر و سعادت مردم را می خواسته ولی مردمش نمی خواسته؟

به باور من این همان جهل دینی است که در طول سال های متمادی در تار پود مردم عجین و متمرکز شده و منطقی و فرهنگ اصلی مردم را ساخته است که با این خصوصیت در مخالفت با سیاست ترقی خواهی و خوش رفتاری مامون سر انجام وی را وا میدارند تا با همان عصبانیت ناشی از دین خوبی، او نیز با توصل به عمل منفی عده ای را تازیانه زند، عده ای را زندانی نماید و تعدادی را هم به قتل رساند و در نتیجه جامعه را چنان دچار خشم و خشونت خون بار سازد که خود نیز در آن خون و خشونت غرق شود.

نکته چهارم: (فرق جامعه روحانیت بر سر اقتدار در اروپا با جامعه روحانیت بر سر اقتدار در سرزمین های اسلامی را باید به دقت ملاحظه کرد! در یکی مردم برای آن سوزانده می شوند که عقلانی فکر می کنند و در دیگری برای آن تعقیب می شوند و به زندان می روند و تازیانه می خورند و جان شان را از دست می دهند که حاضر نیستند با قضایا برخورد عقلانی داشته باشند. ببینید فاصله وسیع و غیرقابل باور میان دو نظر و دلیل دو برخورد را!)

بلی سدید محترم: دین عیسویت از درون فرهنگ جامعه اروپا بیرون نیامد، از آسیای میانه و سوریه به روم و از آنجا به دیگر کشورهای اروپائی رفته بود و در غرب که نظام اقتصادی، سیاسی اجتماعی فیودالیزم متمرکز بود و بیشترین زمین ها در تصرف کشیش ها بود، نهایتاً تلاش داشتند دین و سیاست را به روش استبداد آسیایی بر مردم تحمیل کنند، اما مردم غرب که از فرهنگ و سیاست یونانی تاثیر پذیرفته بودند، روحانیت غربی نمیتوانست آن تفکر دینی و استبداد آسیایی را بر اروپایی ها تحمیل

نماید. چنانکه در نتیجه به اثر مخالفت مردم و تضاد منافع میان قدرتمندان و رشد تدریجی تجارت و صنعت دسته بندی های را در درون روحانیت و حاکمیت به وجود آورد که سرانجام عیسویت به سه پارچه کاتولیک، پروتستان، اورتودوکس تقسیم شد و بعد ها کار سیاست هم از دین جدا گردید.

نکته پنجم محترم سدید می فرماید: «فرق دیگر این بود که کلیسا بین خدا و انسان با مطرح کردن پاپ فاصله ایجاد می نمود و اسلام، می کوشید این فاصله را با ایجاد ارتباط بین خدا و تک تک انسان ها از بین ببرد»
محترم آقای سدید: هدف در هر دو جا یکی بوده، در آسیا زیر نام خدا نماینده خدا بر انسان فرمان می رانده و هنوز هم میراند ولی در اروپا مستقیماً انسان فرمان روایی می نموده است. از بد، بد ترش همین است به صورت کاذب زیر نام خدا در آسمان هفتم مردم را با هزار چال و نیرنگ استعمار فکری و استثمار جسمی نمود. بدترین حالت همین است که دست و صدای مردم به خدای پنهان در آسمان ها نمیرسد.

اینکه چرا کاری را که دو صد سال قبل مردم غرب به آن رسیدند و در جهان اسلام و بخصوص ما افغان ها تا هنوز جرأت و جسارت گفتن حرفش را حتی در همین دنیای آزاد غرب نداریم. بی تردید به قول دوکتور آرامش دوستدار علت همان ترس از دین و دین خوئی تحصیل یافتگان و به اصطلاح مدعیان روشنفکری است، به وفور می بینیم هستند کسانی که در سطح تحصیلی بلندی مثلاً دوکتورای حقوق و سیاست و انجنیر و دانشمند چه و چه . . . که اکثراً در فکر منافع شخص و خانوادگی خود بوده نه تنها خود کاری در جهت روشنگری مردم انجام نمیدهند بلکه به کس دیگری هم مجال و فرصت به اصطلاح «خدای بیدردی» گفتن نمیدهند و تالاب به گفتن گشایی فوراً حکم تکفیر ترا صادر می کنند. و با این حال وای بحال کسانی در افغانستان که هر هفته عبدالرب رسول سیاف به تلویزیون ظاهر شده اخطار میدهد که هیچ کس هیچگاه کس حق ندارد خود را با مجاهد برابر تصور کند، و در هفته که گذشت به صراحت گفت: «مجاهد کاملاً انسان برتر و بنده خاص خداست»

نکته ششم چنین آمده است: (فرق دیگر توصیه سخت کوشی در دین اسلام است، که با تأسف روحانیت منحط مورد حمایت شاهان، که از اوتوریتة خاصی در جوامع اسلامی برخوردار بودند، خلاف روحانیت مترقی که می گفت: **«دینی که ضد عقل است، طرد کردنی است»**، هیچ گاهی، نه در آن زمان و نه امروز، آن را جدی نگرفتند، زیرا با سخت کوشی و رشد فهم و دانش انسان ها، هم قیر روحانیت منحط کننده می شود و هم قیر حامیان کوچک و بزرگ و رنگارنگ آن ها.)

محترم آقای سدید: اگر منظور تان از روحانیت مترقی کسانی باشند که در چوکات دین تبلیغ می کنند آنها دیگر مترقی نیستند و اگر خارج از دین راه و روش تحول و ترقی را تبلیغ می کنند آنها دیگر روحانی گفته نمی شوند. بلکه یک انسان آگاه و مترقی است.

در مورد سخت کوشی باید بگویم مردم افغانستان سخت کوش ترین مردم روی زمین اند، من حملان و کارگران و دهقانان، کشورم را دیده ام که چگونه با سخت جانی در کشور خود، در پاکستان و ایران کار و زحمت می کشند. من محصل افغان را دیده ام که در زیر نور چراغ های صحن پوهنتون شب ها درس می خوانده، همین آقای نوری صاحب گرامی در سن بالای هشتاد سال با تن خسته و بعضاً مریضها بیش از پانزده سال است که بیش از دوازده ساعت در شب و روز کار میکند و علاوه از مقاله نوشتن و کتاب تألیف نمودن میکوشد نوشته های دوستان صفا و زیبا به نشر رسد.

باید سخت کوشی را از کسانی مثل خود تان آرزو دارم که توان بوجود آوردن یک جنبش روشنگری که تا هنوز در هیچ کشور اسلامی به مفهوم واقعی آن به وجود نیامده در افغانستان و جهان اسلام به وجود آورند. ادامه دارد. ۲۰۱۷/۳/۸